

ساختار حکومت استبدادی و نقش آن در رواج توهم توطئه

در عصر پهلوی دوم

مجید عباس‌زاده مرزبالی*

دانشجوی دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

مقاله‌ی حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که، ساختار حکومت استبدادی در عصر پهلوی دوم، چگونه موجب شکل‌گیری و رواج توهم توطئه یا توطئه‌باوری در جامعه ایران شده بود؟ به‌طور کلی سخن اساسی مقاله این است که به‌میزانی که حکومت استبدادی به تئوری توطئه به‌عنوان ابزار سلطه سیاسی و فرهنگی روانی متوسل می‌شود، توطئه‌گری و توطئه‌بینی نیز فضای اجتماعی را در بر می‌گیرد. براین اساس، حکومت استبدادی محمدرشاه با بهره‌گیری از تئوری توطئه و توطئه‌پردازی و با نسبت‌دادن تمامی مخالفان و نیز مشکلات و ناکامی‌های داخلی به عوامل و قدرت‌های خارجی و توطئه‌های بیگانگان و اعمال سانسور و خفقان به‌بهانه سوءاستفاده دشمنان، موجب رواج ذهنیت توطئه‌پنداری در جامعه ایران شده بود، به‌طوری‌که در این جامعه‌ی استبدادزده، روان‌شناسی اجتماعی مبتنی بر این که هر حادثه‌ای محصول دسیسه و توطئه بیگانگان و عوامل پشت‌پرده است، گسترش یافته بود. لازم به‌ذکر است که در این مقاله از روش توصیفی تحلیلی بهره برده شده است.

کلید واژه‌ها

توهم توطئه، توطئه‌پردازی، حکومت استبدادی، بیگانگان، عوامل پشت‌پرده، پهلوی دوم.

* Email: m.a.marzbali@gmail.com.

توهم توطئه از جمله عارضه‌های مهم فرهنگی است که در طول تاریخ پادشاهی ایران به‌ویژه در دوره معاصر، گریبان‌گیر حاکمان، دیوانیان، فعالان سیاسی و مردم عادی گردیده بود، به‌طوری‌که آنان به‌ندرت ظاهر هر رویداد، پدیده نظر یا پیشنهادی را باور می‌کردند، بلکه برعکس به‌احتمال زیاد معتقد بودند که ظاهر امر، گمراه‌کننده بوده و حقیقت در زیر آن نهفته است. درواقع، این اعتقاد که حتی کوچک‌ترین رویدادهای کشور نیز نتیجه‌ی دسیسه و دخالت دست نامرئی خارجی‌ها است در کشور گسترش و شیوع پیدا کرده بود. ایرانیان به‌طور کلی بر این باور بودند که همواره یک دست نامرئی مشغول توطئه‌چینی بر ضد ایران و ایرانیان است و کشورشان چیزی بیشتر از بازیچه‌ای در دست خارجی‌ها نبوده و آن‌ها با مهارت کارها را به‌پیش می‌برند (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۳).

یرواند آبراهامیان توطئه‌پنداری را بخش جدایی‌ناپذیر جریان اصلی فرهنگ سیاسی در تاریخ ایران می‌داند و در ترسیم آن می‌گوید: «تصویر چنین است که ایران صحنه‌ای است که بازیگران آن از سوی قدرت‌های خارجی کنترل می‌شوند و نقشی که به‌عهده گرفته‌اند یا کلماتی که بر زبان می‌رانند نیز از خارج تعیین شده است... این قدرت‌های خارجی گویی قادر مطلق و واقف به همه جزئیات هستند و همه حرکت‌های روی صحنه به فرمان آن‌ها صورت می‌گیرد و بازیگران یعنی ایرانیانی که در صحنه سیاست‌اند، فقط عمل عروسک خیمه‌شب‌بازی را انجام می‌دهند و از پشت‌صحنه توسط نیروهای خارجی هدایت و کنترل می‌شوند... بر اساس تفکر توطئه‌باوری آن‌چه روی می‌دهد نه از روی تصادف است و نه برحسب ابتکار لحظه‌ای و اراده مستقل افراد. همه‌چیز از قبل طراحی شده است، نمایشنامه روی کاغذ آمده و کارگردان و مؤلف اصلی آن (قدرت‌های خارجی) سرنخ‌ها را به‌دست دارند» (به‌نقل از: غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۴۹-۵۰؛ همچنین ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۸۶).

به‌طور کلی در دوره‌ها و مقاطع زمانی و برهه‌های خاص تاریخ ایران، هرچه بحران‌ها، مشکلات و تنش‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه بیشتر بوده، به‌موازات آن، شواهد و مصادیق تفکر مبتنی بر توطئه‌باوری نیز افزایش چشم‌گیر داشته است. به‌طوری‌که حتی این ادعا تاحدی در تفسیرها و تحلیل‌های توطئه‌باورانه درباره وقوع بلایای طبیعی مثل سیل، زلزله و خشک‌سالی نیز صادق است (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۱۲۱). در دوره پهلوی دوم، به‌طور کلی به‌دلیل طولانی‌بودن دوره سلطنت محمدرضاشاه نسبت به دوره پدرش رضاشاه، و نیز به‌علت زیاد و متنوع‌بودن حوادث، وقایع و تنش‌های داخلی و خارجی، شاهد آشوب‌ها، بحران‌ها، اضطراب‌ها و احساس ناامنی‌های بسیاری در کشور هستیم که همین موضوع موجب شده بود تا توطئه‌پنداری و تحلیل‌های پارانویدی این دوره نسبت به ادوار پیش از خود، بیشتر و متنوع‌تر باشد (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۱۰۰-۱۰۳)؛ این نگرش توطئه‌باورانه به‌طور کلی در نزد هیئت‌حاکمه و شمار زیادی از اқشار و گروه‌های سیاسی و اجتماعی این دوره، تا حد زیادی وجود داشته است.

بحث‌های سیاسی در ایران عصر پهلوی دوم، «آکنده از اصطلاحاتی مانند: جاسوس، خیانت، نفوذ خارجی، ستون پنجم، پشت‌پرده، پشت‌صحنه، و... بود. واژه‌ها، سیاست در کشور را همانند نمایش خیمه‌شب‌بازی فرض می‌کردند که در آن قدرت‌های خارجی کنترل عروسک‌ها یعنی سیاست‌مداران داخلی را از طریق ریسمان‌های ناپیدا برعهده دارند. از این زاویه، باور بر این بود که همه کارها در پس‌پرده انجام می‌شود» (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۳۷). به‌نظر می‌رسد که در فرهنگ سیاسی [این دوره]، سوءظن بیشتر از حسن‌ظن بوده است، به‌گونه‌ای که ضرب‌المثل «زیر هر کاسه نیم‌کاسه‌ای است» مبین آن است. اصولاً کمتر مورد سیاسی را در این مقطع زمانی می‌توان سراغ گرفت که به شکلی آغشته به فرضیه توطئه نشده باشد (احمدوند، ۱۳۷۴: ۵۷).

البته باید به این نکته توجه داشت که ذهنیت معطوف به توطئه، تنها مختص ایرانیان نیست بلکه در بسیاری از مناطق جهان از جمله جوامع غربی و جوامع خاورمیانه و نیز در اغلب فرهنگ‌هایی که در نتیجه‌ی مداخله‌ی نیروهای خارجی ضعیف شده و آسیب دیده‌اند متداول بوده و هست، اما با تمامی این‌ها، این امر در فرهنگ سیاسی ایران عصر پادشاهی [به‌ویژه دوره پهلوی دوم]، بیشتر از جوامع دیگر متداول بوده است (احمدوند، ۱۳۷۴: ۳۹؛ فولر، ۱۳۸۷: ۲۵).

اما نکته اساسی در این‌جا این است که هرچند در شکل‌گیری و رواج توطئه‌پنداری در فرهنگ سیاسی ایران عصر پهلوی دوم، عوامل متعددی چون: ساختار حکومت استبدادی، عوامل خارجی و تاریخی، وضعیت اقلیمی و جغرافیایی و... نقش داشته‌اند، اما از نگاه این مقاله، نقش و تاثیر ساختار حکومت استبدادی، مهم‌تر و اساسی‌تر از سایر عوامل بوده است و از این‌رو در پژوهش حاضر، تنها به نقش این عامل در رواج توهم توطئه در دوره مورد مطالعه پرداخته می‌شود.

۱. مبحث نظری

۱-۱. چیستی توهم توطئه

توهم توطئه، از مباحث «تبیین علی» یا تعیین علت برای امور و وقایع اجتماعی و چگونگی شکل‌گیری آن در افکار عمومی و از موضوعات موردبررسی در روان‌شناسی اجتماعی است. این موضوع در رشته‌های علوم انسانی هم‌چون: تاریخ، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، و علوم سیاسی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد (اشرف، ۱۳۸۶: ۷۰-۷۱). در منابع و آثاری که به توهم یا تئوری توطئه پرداخته‌اند، مترادف‌هایی از قبیل: سبک پارانویدی (توهم‌آمیز)، توطئه‌اندیشی یا توطئه‌باوری، ذهنیت توطئه‌اندیش و... برای آن بیان شده است. در واقع چنین برداشت‌های بیمارگونه‌ای را باید توهم توطئه نامید که نوعی بیماری روانی فردی و جمعی است (دلآوری، ۱۳۸۶: ۵۲). توهم توطئه در هر جامعه‌ای متناسب با سطح توسعه‌یافتگی، پیشینه تاریخی، میزان موفقیت‌ها و ناکامی‌ها و... در افکار و باورهای عمومی مردم وارد شده و بر تحلیل روی داده‌های مهم سیاسی و اجتماعی تاثیر می‌گذارد (فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۸).

تئوری توطئه نه از یک نظریه مدون برخوردار است و نه دارای نظریه‌پردازان رسمی است، بلکه به‌عنوان یکی از عناصر اصلی فرهنگ سیاسی جوامع از رفتار، داوری‌ها و ارزیابی‌های مردم عادی تا نوع نگاه سیاستمداران و صاحب‌نظران انتزاع می‌شود (فتاحی، ۱۳۸۶: ۹). واژه تئوری در تئوری توطئه، ارتباطی با تئوری موجود در مراحل و روش شناخت علمی که پس از بررسی و ارزیابی فرضیه حاصل می‌شود ندارد و اصولاً تئوری توطئه چنین مرحله‌ای را در چگونگی پیدایش و تکوین خود طی نمی‌کند (دلآوری، ۱۳۸۶: ۵۳). رواج فرضیه‌های توطئه همان‌گونه که بیان شد، یک مسئله عمیق روان‌شناسی اجتماعی می‌باشد و ارتباط چندانی به شواهد و ادله ندارد و این‌طور نیست که طرفداران این تئوری در نتیجه‌ی یک‌سری مطالعات و جمع‌آوری انبوهی از شواهد و دلایل به فرضیات خود رسیده باشند (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰). در دانشنامه آمریکایی تئوری توطئه آمده است که تئوری‌های توطئه یک تبیین عمومی و مشترک برای بیان علت پدیده‌های متفاوت اجتماعی و سیاسی است. این تبیین معمولاً دارای ویژگی‌های بنیادینی چون اصالت‌نداشتن و فراگیربودن و منحصرنبودن به ایدئولوژی‌ای خاص است. براین‌اساس، گروه‌های مختلف اجتماعی اعم از چپ و راست، تحصیل‌کردگان و عوام، به‌تناسب به آن متوسل شده‌اند. همچنین سیاستمداران فعال در حوزه‌ی قدرت نیز غالباً آن را مطرح می‌کنند و از آن به‌عنوان سپر بلا و یا ضدحمله‌هایی علیه مخالفان بهره می‌گیرند (فتاحی، ۱۳۸۶: ۹-۱۰).

از توهم توطئه تعاریف متعددی ارائه شده است که در این‌جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود: احمد اشرف در تعریف توهم توطئه می‌گوید: «توهم توطئه نوعی بیماری روانی فردی و جمعی. بیماری فردی سوءظن به همه‌چیز و همه‌کس را «پارانویا» و بیماری جمعی را «توهم توطئه» می‌نامند. کسی که به توهم توطئه در مفهوم اخیر آن مبتلا است، تمام وقایع

عمده سیاسی و سیر حوادث و مشی و وقایع تاریخی را در دست پنهان و قدرتمند سیاست بیگانه و سازمان‌های مخوف سیاسی و ... می‌پندارد ... و همه رجال کشور هم‌چون عروسکان خیمه‌شب‌بازی و بازیگران افسانه‌های جن و پری از پس پرده و با اشاره او حرکت می‌کنند و اراده‌ای از خود ندارند» (اشرف، ۱۳۸۶: ۶۹-۷۰). علیرضا ازغندی این تعریف را از توهم توطئه ارائه می‌دهد: توهم توطئه، توجیه‌گر کم‌صبری‌ها و عدم‌تحمل‌ها درقبال اندیشه‌های مخالف است. تبیین و تحلیل پدیده‌های سیاسی امری پیچیده و نیاز به ذهنی اندیش‌مند دارد. با نسبت‌دادن ناکامی‌ها به بیگانگان، هم امر تحلیل و هم درک آن برای عامه مردم ساده‌تر می‌شود... نخبگان با برجسته‌کردن خطر خارجی و مقصر قلمدادکردن عوامل بیرونی سعی می‌کنند سوءمدیریت‌ها و ضعف عملکردهای خود را توجیه کنند و از میزان انتقادات نسبت به خود بکاهدند، که این خود منجر به تسلط فرهنگ سیاسی دئی‌جان‌ناپلئونی در عرصه جامعه خواهد شد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۴-۸۵).

صادق زیباکلام، تئوری [توهم] توطئه را نداشتن اعتقاد یا باورنکردن شکل ظاهری روی‌دادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌داند. به‌باور وی، طرفداران این تئوری بر این اعتقادند که تحولات سیاسی صورت ظاهری دارند که دیده می‌شوند، اما اسباب و علل یا ریشه‌های حقیقی و واقعی به‌وجودآمدن آن چیزهای دیگری است که یا اساساً نسبت به آن‌ها علم و آگاهی پیدا نمی‌شود و یا آن‌ها صرفاً بعدها ممکن است سرنخ‌هایی از آن به‌دست آید (به‌نقل از: فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۱). از نظر ماروین زونیس و کریک جوزف نیز، توطئه‌باوران به برخی افراد، اقوام، گروه‌ها و محافل گفته می‌شود که در تحلیل‌ها و تفسیرهایی که درباره وقایع و اتفاقات پیرامون خود و جهان ارائه می‌دهند، بر عامل توطئه تأکید می‌کنند و آن حوادث را ناشی از توطئه‌پردازی توطئه‌گران می‌پندارند (Zonis & Joseph, 1994: 444).

در یک عبارت کلی می‌توان گفت که تئوری یا توهم توطئه، چارچوب و پارادایمی از تجزیه‌وتحلیل وقایع، حوادث و پدیده‌های حیات بشری است که برطبق آن، تنها عامل مؤثر و رقم‌زننده‌ی سرنوشت وقایع و حوادث در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و... دست‌های پنهان و نقشه‌ها و اقدامات پلید و غالباً مخفیانه و غیرواقعی توطئه‌گران (اعم از قدرت‌های بزرگ جهانی، برخی افراد و گروه‌ها، انجمن‌های مخفی و کانون‌های توطئه‌گر) است که برای رسیدن به اهداف شوم خود در تلاش و تکاپو هستند (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۱۳-۱۴).

به‌طور کلی فکر توطئه، زمانی برای تبیین روی‌دادهای و وضعیت امور به‌کار برده می‌شود که بر اساس مقیاس‌های منطقی توطئه‌ای در کار نباشد. این ادعا بدین‌معنا نیست که در عالم واقع از ناحیه حریفان و مخالفان در عرصه‌های داخلی و خارجی وجود توطئه منتفی است، اما آن‌چه در این‌گونه تبیین‌ها قابل توجه می‌باشد، دید توطئه‌نگران‌های است که همواره درصدد کشف توطئه‌های خارجی و داخلی مربوط به آن و تعمیم‌دادن اصل توطئه به هر نوع تزاخم، اختلاف و نارسایی در عرصه روابط انسانی، اجتماعی و روانی خارجی است (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۵).

۲-۱. ساختار حکومت استبدادی

ساختار حکومت استبدادی در طیف ساختارهای یک‌جانبه و غیردموکراتیک قرار می‌گیرد. حکومت استبدادی عبارت است از حاکمیت بی‌قانونی که مبتنی بر «رابطه خدایگان بنده» و یا «شبان رمه» است. رابطه‌ای که شکل سیاسی آن رابطه «سلطان رعیت» می‌شود. در چنین رابطه‌ای مقام سلطان یا شاه با عناوینی چون «ظل‌اللهی» قدرت می‌یابد. از این‌رو شخص حاکم، اقتدار و فرمان‌روایی مطلق دارد، بی‌آنکه هیچ مسئولیت مشخص و نهادینه‌شده‌ای در برابر مردم داشته باشد. حکومت استبدادی، نظامی است که در آن تمرکز شدید قدرت وجود دارد و اختیارات نامحدودی به شخص حاکم واگذار شده است. در این ساختار، شخص حاکم، بر کلیه شئون زندگی افراد جامعه سیطره دارد و در برابر اراده خودکامانه

حاکم، هیچ نظارتی وجود ندارد و همه افراد جامعه، یکسان و در حکم رعیت، فرمان بردار و خدمت گزار شاه می باشند. در این سیستم، آنچه معنی قانون به خود می گیرد، همان بروز اراده خودکامانه مستبدی است که در راس حکومت قرار دارد. به طور کلی برای شکل دادن به چنین نظامی، مجموعه قوای جامعه در راه اجرای اهداف نظام سیاسی و یا به عبارت بهتر شخص حاکم و از بین بردن تمامی آزادی های فردی و اجتماعی تجهیز می شود و در برابر مردم هیچ تعهد و مسئولیتی ندارد؛ یعنی نه محدود به قانون است و نه وابسته به طبقه ای خاص، زیرا حاکم مافوق قانون و طبقه می باشد. در چنین ساختاری زندگی افراد جامعه و هرگونه مالکیت شان شدیداً بی اهمیت و پیش بینی ناپذیر بوده و بر اساس اراده و هوس شخص حاکم تعیین می گردد. در نتیجه ی چنین وضعیتی، افراد جامعه به انفعال و کناره گیری از اجتماع و سیاست سوق گرایش پیدا می کنند و به طور کلی روان شناسی اجتماعی مبتنی بر این که هر حادثه ای محصول دسیسه و توطئه است، پدیدار می گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۶؛ قاضی مرادی، ۱۳۸۰).

۳-۱. نقش ساختار حکومت استبدادی در رواج توهم توطئه در جامعه

هر حکومتی برای اداره امور جامعه و اعمال حاکمیت، به ابزارهای مختلفی متکی است. حکومت های دموکراتیک برای این منظور از ابزارهای قانونی و مشروع استفاده می کنند و در مقابل، حکومت های غیردموکراتیک و استبدادی از ابزارهای غیرقانونی و نامشروع برای اداره و کنترل جامعه و تسلط بر آن بهره می گیرند، که یکی از مهم ترین و رایج ترین آن ها تئوری توطئه یا توطئه پردازی است که به کارگیری این رویکرد می تواند موجب شکل گیری و رواج توهم توطئه در فرهنگ سیاسی جامعه گردد.

به طور کلی در ساختار سیاسی دموکراتیک، «به دلیل این که سازوکارهای کسب و انتقال قدرت برای [نخبگان سیاسی] و زمینه های مشارکت سیاسی برای مردم مشخص و نهادینه شده است، برای نیل به قدرت و ابراز نظر نیازی به استفاده از دسیسه، توطئه و رفتارهای خشونت آمیز نیست. در این جا راه های عادی و شفاف انتقال قدرت و مشارکت سیاسی وجود دارد. در [چنین ساختاری]، برای این گونه مسائل، راه کارها و مکانیزم های قانونی و نهادینه شده ای پیش بینی شده است و مردم با استفاده از حقوق و آزادی های فردی و گردش صحیح و آزادانه اطلاعات و اخبار در جریان امور جامعه قرار می گیرند» (غفاری هنجین، ۱۳۸۴: ۳۹). اما در مقابل، در ساختار سیاسی استبدادی و غیردموکراتیک، «به دلیل این که راه های مسالمت آمیز کسب و انتقال قدرت برای نخبگان سیاسی و زمینه های مساعد برای مشارکت سیاسی مردمی وجود ندارد، انواع توطئه ها، دسیسه ها و راه های غیرقانونی و خشونت آمیز انتقال قدرت نیز زیاد می باشد. در چنین نظامی، مخالفان و رقبای سیاسی به عنوان دشمنان، و نخبگان حکومتی به عنوان ظالمان و مستبدان تلقی می شوند و سیاست به جای این که به عنوان هنر همکاری و سازش تلقی گردد، به منزله فن از میدان به در کردن دشمنان و رقبا به کار گرفته می شود» (غفاری هنجین، ۱۳۸۴: ۳۹-۴۰). در واقع در جوامعی که حکومت با ترویج و تبلیغ فرهنگ آمریت و اطاعت محض، مردم را از هرگونه مشارکتی باز می دارد و ترس از قدرت حکومت یا شخص حاکم را در فرهنگ و رفتار مردم و کلیه روابط اجتماعی نهادینه می کند، به شیوع مؤلفه های غیردموکراتیک از جمله توهم توطئه در جامعه کمک می نماید.

حکومت های استبدادی به دلایل و انگیزه های مختلفی از تئوری توطئه یا توطئه پردازی استفاده می کنند که در این جا به چند مورد از مهم ترین آن ها اشاره می شود: (ر.ک: ازغندی، ۱۳۸۵؛ فتاحی، ۱۳۸۶؛ pipes, 1998).

- توجیه ضعف های داخلی و کاستن از انتقادات: با وجودی که در برخی مواقع واقعاً توطئه موجب ناکامی در تحقق بعضی از اهداف می شود، اما عمدتاً علت ناکامی ها ریشه در مشکلات و ناتوانی های داخلی دارد، اما حکومت های

استبدادی همواره تمایل دارند تا ضعف‌های خود را بیوشانند و با فرافکنی، مشکلات و ناکامی‌ها را به توطئه‌ها و اقدامات بیگانگان نسبت دهند.

- ساده‌کردن تحلیل مسائل و ایجاد حالت افناع: تحلیل و تبیین پدیده‌های اجتماعی و رخ داده‌های سیاسی امری پیچیده بوده و نیاز به ذهنی اندیش‌مند دارد. با نسبت‌دادن ناکامی‌ها به بیگانگان، هم امر تحلیل و هم درک آن برای عامه ساده‌تر می‌شود.

- ایجاد نفرت روانی از مخالفان و سرکوب آنان: با توجه به جو غالبی که در جوامع توطئه‌زده علیه بیگانگان وجود دارد، به‌سادگی می‌توان اندیشه‌ها، جریانات و شخصیت‌های مختلف را با منسوب‌نمودن به بیگانگان، سرکوب کرده و بین آنان و مردم نوعی فضای عدم‌اعتماد به‌وجود آورد.

- کاستن از انتقادات به‌بهانه سوءاستفاده و بهره‌گیری دشمنان: نخبگان حکومتی با مستمسک‌قراردادن مقوله‌هایی چون «ضرورت وحدت و هم‌گرایی ملی برای دستیابی به پیشرفت و توسعه»، هرگونه انتقاد و پرسش‌گری از چگونگی کارکردهای حکومت در عرصه‌های سیاست داخلی و خارجی را عامل و ابزاری برای سوءاستفاده و بهره‌گیری دشمنان و بیگانگان در جهت واردکردن لطمه به منافع و امنیت ملی کشور ارزیابی می‌کنند.

به‌طور کلی به‌کارگیری تئوری توطئه و توطئه‌گرایی از سوی حکومت‌های استبدادی می‌تواند به گسترش و رواج توطئه‌باوری در سطح جوامع بیانجامد. درواقع فقدان سیاست به‌معنای عقلانی آن و تسلط اراده و نفع شخصی در جوامع برخوردار از ساختار استبدادی، توطئه را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای حل تضادها و معضلات سیاسی در حوزه سیاسی حکومت و نیز در ارتباط حکومت با مردم مطرح می‌کند. ازاین‌منظر، اعتقاد به توطئه در حکومت استبدادی، جایگزین «سیاست» [به‌معنای اداره عقلانی و منطقی جامعه] می‌شود. به‌میزانی که حکومت استبدادی به توطئه به‌عنوان ابزار سلطه سیاسی و فرهنگی-روانی متوسل می‌شود، توطئه‌گری و توطئه‌بینی فضای اجتماعی را دربر می‌گیرد (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰: ۱۹۴-۱۹۷ و ۲۳۴-۲۳۵؛ زیباکلام، ۱۳۸۰: ۶۰). در جامعه‌ای که توطئه جایگزین سیاست می‌شود و در گسترش عمودی و افقی‌اش حتی به مناسبات بین‌شخصی مردم راه می‌یابد، هیچ مفهوم و رویدادی، دیگر معنای واقعی‌اش را نخواهد داشت و تحلیل و سنجش علمی رویدادهای سیاسی و تاریخی تنها از منظر جامعه پذیرفته می‌شود که مبین آشکارسازی توطئه‌گری داخلی و خارجی است (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰: ۲۳۴-۲۳۵).

در جامعه‌ی استبدادزده، دولت و مردم حسابشان از هم جدا می‌شود و به‌جای آن که یکدیگر را حمایت و تقویت کنند، در مقابل هم قرار گرفته و در تعارض و ستیز دائم می‌باشند. ازجمله رفتارهای سیاسی مردم در قبال نظام حاکم در چنین شرایطی، تسلیم، تملق، چاپلوسی، سیاست‌گریزی، بیگانگی سیاسی، بدبینی نسبت به سیاست، بی‌اعتمادی نسبت به نخبگان سیاسی، خودسانسوری و خشونت سیاسی است که این پدیده‌ها درکل، زمینه و بستر مناسبی برای رشد و رواج تئوری توطئه و تجزیه و تحلیل‌های مبتنی بر آن فراهم می‌کنند (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۱۶۵-۱۶۶). همچنین باید به این نکته توجه داشت که حکومت استبدادی‌ای که از توطئه به‌عنوان ابزار سلطه بر جامعه استفاده می‌کند، با گسترش اجتماعی توطئه‌پنداری، خود نیز در معرض بیشترین توطئه‌ها قرار می‌گیرد (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰: ۲۳۵).

۲. ساختار حکومت استبدادی و رواج توهم توطئه در عصر پهلوی دوم

به‌طورکلی واقعیات تاریخی ایران در عصر پهلوی دوم، حاکی از آن است که فرهنگ سیاسی مردم به‌شدت تحت‌تأثیر ساختار سیاسی استبدادی قرار داشته است و بر این اساس می‌توان نقش حکومت را در سازمان‌دادن به فرهنگ سیاسی بسیار حیاتی دانست. محمدرضاشاه همواره می‌کوشید جهت تحکیم قدرت و موقعیت خود، بخش اقتدارگرایی فرهنگ

سیاسی را بازتولید نموده و در مقابل، رواج این فرهنگ سیاسی را پشتوانه عملکرد ساخت قدرت قرار دهد (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۵۷-۱۶۸؛ سریع‌القلم، ۱۳۸۷: Kamrava, 1990).

به‌طور کلی اگر در فرهنگ سیاسی مدنی، مؤلفه‌هایی چون: دولت-ملت، قانونمندی، حق مردم در تعیین سرنوشت خود، آزادی و... وجود دارد، فرهنگ سیاسی استبدادی در ایران عصر پهلوی دوم، انباشته از عناصری بود که در تضاد اساسی با مؤلفه‌های نام‌برده قرار داشت. در این ساختار استبدادی، «حکومت نه به طبقات وابسته بود و نه به قانون. چنین ساختاری فرهنگ سیاسی‌ای را شکل [داده بود] که مهم‌ترین وجوهش آن بود که ارزش‌های فردی و تعقل فردی و فردیت به‌معنای خلاقیت و ابرازوجود سلیقه‌ای و عقلی به‌شدت پایمال گشته» (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۸۸) و نگاه و رویکرد واقع‌گرایانه از جامعه و در تجزیه و تحلیل‌های وقایع و حوادث رخت‌بر بسته و نگاه و رویکرد توطئه‌گرایانه بر اذهان نخبگان سیاسی و مردم حاکم گشته بود.

همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد اگرچه در شکل‌گیری و رواج توهم توطئه و توطئه‌پنداری در فرهنگ سیاسی ایران در دوره مورد بحث، عوامل متعددی چون: ساختار حکومت استبدادی، عوامل خارجی و تاریخی، وضعیت اقلیمی و جغرافیایی و... نقش داشته‌اند، اما نقش و تاثیر ساختار حکومت استبدادی، مهم‌تر و اساسی‌تر از سایر عوامل بوده است. با توجه به این، لازم است که در ابتدا ویژگی‌های اصلی ساختار حکومت استبدادی محمدرضا شاه مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۲. ویژگی‌های ساختار حکومت محمدرضا شاه

پیش از بررسی ویژگی‌های ساختار حکومت محمدرضا شاه، می‌بایست به دو نکته اساسی توجه داشت؛ اول این‌که، این نظام سیاسی وارث نظام سیاسی‌ای بوده است که در طول ۲۵۰۰ سال پیش از خود همواره به شکل استبدادی اداره می‌شده است. «در نظام استبدادی ایران، رئیس دولت با عنوان شاهنشاه، اختیارات کامل را در دست داشت و حکومتش ناشی از اراده و مشیت الهی شمرده می‌شد و همچنین از حاکمیت قانون نیز خبری نبوده است» (رهبری، ۱۳۸۴: ۶۰-۶۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۷-۹). دوم این‌که، قدرت سیاسی محمدرضا شاه را در طی تمامی دوران حکمرانی‌اش نمی‌توان به‌صورت استبدادی و مطلق دانست، بلکه دوره حکمرانی مطلق وی را می‌بایست از سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در نظر گرفت (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۳: رهبری، ۱۳۸۹).

محمدرضا شاه در مقطع زمانی دوازده ساله پس از سقوط پدرش رضاشاه، به‌دلیل جوان و کم‌تجربه‌بودن و نیز برای حفظ موقعیت لرزان خویش و کنترل دستگاه دولتی، با سایر شخصیت‌ها، گروه‌ها و طبقات اجتماعی رقابت می‌کرد و سعی داشت موقعیت خود را از طریق جلب برخی حمایت‌های خارجی و داخلی حفظ و تحکیم نماید. در این دوره، «دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم، قطب‌هایی بودند که قدرت میان آن‌ها دست‌به‌دست می‌شد» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۲۰۸). اما کنار زدن مصدق با حمایت عوامل خارجی و داخلی در نتیجه کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، این امکان را به شاه داد تا دست به ایجاد یک حکومت استبدادی بزند، به‌طوری‌که در مدت زمان محدود ده سال توانست به قدرت بی‌چون‌وچرایی در ایران دست یابد و آن را بر دیگر گروه‌های درونی حکومت، سیاستمداران، ارتش و... تحمیل نماید (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۰۵؛ علم و دیگران، ۱۳۹۴: ۴۱-۴۴؛ هلیدی، ۱۳۵۸: ۶۴).

به‌طور کلی در مورد شکل حکومت محمدرضا شاه از فردای کودتای ۲۸ مرداد می‌توان گفت، این حکومت از نظر رسمی و قانونی، سلطنت مشروطه بود و بر طبق قانون اساسی مشروطه به پادشاه قدرت اجرایی چندانی داده نشده بود، اما در فراسوی چهره قانونی رژیم، قدرت فراقانونی و پنهانی وجود داشت که بر اساس آن، شاه به بازیگر اصلی عرصه سیاست و اجتماع در ایران تبدیل شده بود (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۳۲؛ ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۲۰۸-۲۱۰). ویژگی برجسته نظام سیاسی

در این دوران را می‌توان تمرکز قدرت سیاسی در نزد شاه دانست. منظور از تمرکز و انباشت قدرت، افزایش کنترل متمرکز بر منابع مختلف قدرت، یعنی ابزارهای اجبار و سرکوب، منابع اقتصادی و اجتماعی، اطلاعات و ارتباطات و سازمان‌های توزیع منابع مختلف است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۷). نیروهای نظامی و امنیتی، بوروکراسی، احزاب دربار، درآمدهای نفتی و ایدئولوژی شاهنشاهی، مهم‌ترین ابزارهای اعمال و تحکیم قدرت محمدرضاشاه به حساب می‌آیند. در کنار این‌ها، می‌بایست به نقش حمایت‌های آمریکا نیز در تحکیم قدرت شاه توجه داشت.

ساختار سیاسی در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد را می‌توان همانند منظومه‌ای دانست که هسته مرکزی آن را شخص شاه تشکیل می‌داد و خاندان سلطنتی، نخبگان درباری، دیوانیان، نمایندگان مجلس و... به‌دور مدار سلطنت می‌چرخیدند (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۳؛ بیل، ۱۳۸۷: ۶۵). محمدرضاشاه نظام حکومتی‌ای به‌وجود آورده بود که به او این اجازه را می‌داد که هم سلطنت کند و هم حکومت و هم بر اریکه‌ی قدرت بماند. در این سیستم، سیاست و حکومت از هم تفکیک‌ناپذیر بودند و سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه در وجود شاه متمرکز بودند (گراهام، ۱۳۵۸: ۱۵۹). این ساخت قدرت، به‌صورت عمودی و از بالا به پایین بوده و تمامی تصمیم‌گیری‌ها تحت سلطه حکومت مرکزی و شخص شاه قرار داشته است. در واقع، «شاه به‌عنوان عنصر اصلی ساختار سیاسی و اجتماعی نقش اصلی را در پویای تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران بازی می‌کرد. این خصیصه اقتدارگرایی قدرت محمدرضاشاه، ملازمان دربار و نخبگان سیاسی را در تبعیت از اوامر و دستورات او مجاب می‌کرد» (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۱۳-۱۱۴؛ زونیس، ۱۳۸۷).

در ارتباط با مطالب فوق، می‌توان به گفته‌هایی از محمدرضاشاه اشاره کرد. این اظهارات، استبدادی‌بودن حکومت وی را بهتر به ما نشان می‌دهد. شاه در کتاب پاسخ به تاریخ، می‌گوید: «حکومت دموکراتیک در ایران سرایی بیش نبود، ما ناگزیر بودیم که راه خود را انتخاب کنیم. انتخاب ما میان استبداد و حکومت مطلقه بود» (پهلوی، ۱۳۸۳: ۳۱۶). او همچنین در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۵۲ به اوریانا فالآچی گفت: «حکومت و نظام سلطنتی تنها فرم موجه برای حکومت ایران است، به شرطی که من شاه باشم. برای انجام کارها قدرت لازم است و برای نگهداری قدرت هیچ احتیاجی به اجازه یا مشورت با کسی نیست» (سینائی، ۱۳۸۴: ۵۲۶). محمدرضاشاه همچنین در کتاب به‌سوی تمدن بزرگ بیان می‌کند: «وضع خاص شاهنشاهی ایران ایجاد می‌کند که... یک شاه واقعی در این کشور نه تنها رئیس کشور، بلکه در عین حال یک مرشد و یک معلم برای ملت خویش باشد» (پهلوی، ۱۳۵۵: ۱۷).

به‌طور کلی با توجه به تعریفی که در این مقاله از حکومت استبدادی ارائه شد و نیز با توجه به آن‌چه که درباره ویژگی‌های ساختار قدرت سیاسی در عصر پهلوی دوم بیان شد، می‌توان حکومت محمدرضاشاه را یک حکومت استبدادی دانست.

۲-۲. چگونگی نقش حکومت استبدادی محمدرضاشاه در رواج توهم توطئه در ایران

نمونه‌های زیادی از تئوری توطئه در میان سلطنت‌طلبان و رجال درباری [در دوره پهلوی دوم] به‌طور گسترده دیده می‌شود. شاید بتوان گفت که از بین این افراد، محمدرضاشاه بیشترین اعتقاد را به تئوری توطئه در مکتوبات و گفتارهای سیاسی خویش از خود برجای گذاشته است (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۸۵). در دوره [سلطنت وی]، هروقت بحران، اختلاف و مشکلی در جامعه بروز می‌کرد، به‌موازات آن نیز تبیین‌های توطئه‌باورانه رشد و رواج می‌یافت (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۱۰۰-۱۰۳). همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، به‌دلیل طولانی‌بودن دوره سلطنت محمدرضاشاه نسبت به دوره قبل از خود و نیز به‌علت زیاد و متنوع‌بودن حوادث، وقایع و تنش‌های داخلی و خارجی در این دوره، آشوب‌ها، بحران‌ها، اضطراب‌ها و احساس ناامنی‌های بسیاری در کشور به‌وجود آمده بودند که به‌طور کلی موجب شدند تا توطئه‌پنداری و

تحلیل‌های پارانوییدی این دوره نسبت به ادوار پیش از خود، بیشتر و متنوع‌تر باشد. این نگرش توطئه‌باورانه به‌طور کلی در نزد هیئت‌حاکمه و شمار زیادی از اقدشار جامعه‌ی این دوره تا حد زیادی وجود داشته است.

نکته‌ای که می‌بایست در این‌جا به آن اشاره داشت این است که از آن‌جا که در نظام سلطنتی پهلوی دوم، این شخص محمدرضاشاه بود که به‌عنوان اصلی‌ترین و قدرتمندترین بازیگر عرصه سیاست و اجتماع در کشور به‌حساب می‌آمد، بنابراین در این مقاله، تنها دیدگاه‌ها و نگرش‌های توطئه‌باورانه‌ی وی مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد.

- توجیه ضعف‌ها و ناکامی‌های داخلی و نسبت دادن آن‌ها به بیگانگان: محمدرضاشاه به‌عنوان مظهر

حکومت استبدادی در ایران، همواره خود را در معرض توطئه می‌دید. وی سعی می‌کرد تا «با برجسته‌کردن خطرات خارجی و مقصر قلمدادکردن عوامل بیرونی، سوءمدیریت‌ها و ضعف عملکردهای خود را توجیه کرده و از میزان انتقادات نسبت به خود بکاهد» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۸۵). رویکرد توطئه‌گرایی به حکومت [پهلوی دوم] این امکان را داده بود تا شکست‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و مشکلات درونی خود را با فرافکنی به جوامع بیرونی و مسائل خارج از مرزهای خود نسبت دهد (فتاحی، ۱۳۸۶: ۳۳). در واقع حکومت با برجسته‌کردن خطر خارجی و مقصدانستن عوامل خارجی، به‌دنبال توجیه عملکردهای [نامطلوب و ناموفق] خود بوده است. در این شرایط، قدرت‌های خارجی و عوامل پشت‌پرده به‌عنوان تعیین‌کنندگان اصلی تحولات، دگرگونی‌ها و فعل‌وانفعالات سیاسی اجتماعی داخل ایران مطرح می‌گشتند. به‌طور کلی بر اساس این نگاه، «غیرممکن است که این عوامل خارجی و پنهانی که درصدد توطئه‌پردازی هستند، دچار خطا، لغزش و یا اقداماتی ناهماهنگ گردند. از این‌رو هر تفسیر دیگری که اعتقادی به عدم‌خطای عاملان توطئه نداشته باشد، غیرقابل‌قبول و حتی بدتر از آن خام‌اندیشی تلقی می‌شود. بنابراین از این منظر است که توطئه‌پردازان عواملی همه‌جاحاضر، واقف بر همه مسائل و... تلقی می‌شوند» (فولر، ۱۳۸۷: ۲۶). این درصورتی است که «نگاه واقع‌بینانه به مسائل و حتی گرایش به نقادی از خود، بهتر می‌تواند عوامل واقعی شکست‌ها و ناکامی‌ها را تبیین نماید» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۳۳).

فرد هلیدی در همین ارتباط می‌نویسد: «بسیاری از موانع و مشکلات ایران در نتیجه‌ی عملکرد امپریالیسم به‌وجود نیامده، بلکه عمدتاً معلول عقب‌ماندگی و عدم‌توسعه ایران در طول تاریخ آن است. بنابراین نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به تاثیرات سو امپریالیسم، آمریکا و... بر توسعه ایران اسناد داد... ایرانیان ناسیونالیست و حتی خود [محمدرضا] شاه و... علت مشکلات ایران را در نفوذ امپریالیسم جستجو می‌کنند، ولی این نوع تجزیه‌وتحلیل بدون ارتباط با عوامل دیگر، فقط باعث آن می‌شود که به مشکلات مختلفی که در جامعه ایرانی کاملاً جنبه بومی و درونی دارد، توجهی نشود، و البته در مورد محمدرضاشاه این نوع استدلال بهترین روش انحراف توجه همگان از کمبودهای رژیم خودش است» (هلیدی، ۱۳۵۸: ۱۸۱). کاتوزیان نیز می‌گوید: «تا صدوپنجاه سال پیش هیچ‌کس بیداد ملموس در جامعه را به دسیسه‌های قدرت‌های غربی یا دست‌نشانندگان ایرانی آنان نسبت نمی‌داد، ولی از آن زمان به‌این‌سو، به‌دلیل ضعف فزاینده ایران در برابر قدرت‌های امپریالیستی، تقریباً هر بیدادی که سرمنشا آن دولت‌های استبدادی بود، به امپریالیسم نسبت داده شده است. امپریالیسم واقعیتی مسلم است ولی نظام حکومت استبدادی را در ایران، امپریالیسم ایجاد نکرده است و اگر کشوری دارای یک چارچوب حقوقی بود و دولت و جامعه، آن را محترم می‌شمردند، تاثیر امپریالیسم حتی از آن‌چه بود هم کمتر می‌شد» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۶۲).

توطئه‌پنداری راجع به نقش انگلیس، شوروی و حتی آمریکا، علی‌رغم حمایت‌های گسترده‌ی کشور اخیر از محمدرضاشاه، در ذهنیت وی به‌صورت گسترده وجود داشته و دست مرموز و پنهان سیاست این قدرت‌ها در پس هر تحول و حادثه‌ای

دخیل دانسته می‌شد. در این جا به مصادیقی در این باره اشاره می‌شود: «شاه همانند پدر خود به سیاست انگلیس به شدت بدگمان و ظنین بود و از آن وحشت داشت. امیر اسداله علم در این باره می‌گوید که شاه قلباً سوْظن عجیبی به انگلیسی‌ها داشته است و همیشه خیال می‌کرد که پشت‌صحنه وقایع دست‌پنهان انگلیسی وجود دارد» (غفاری هشجین، ۱۳۸۴: ۸۶). در جریان حوادث مختلف تاریخ معاصر نیز تئوری توطئه انگلیسی خود را نشان داده است. به‌عنوان مثال وقتی رزم‌آرا در ۶ اسفند ۱۳۲۹ به قتل رسید، این واقعه به شکل وسیعی در جراید منعکس شد و تجزیه و تحلیل‌های بسیاری به دنبال داشت. روزنامه دست‌راستی طلوع از یک طرف به وابستگی رزم‌آرا به انگلیس تاکید داشت و از طرف دیگر، این باور را مطرح کرد که چون وی خواستار شرایط بهتری در مذاکرات با شرکت نفت ایران و انگلیس بود، لذا انگلیسی‌ها زیر بار نرفتند و خودشان او را ترور کردند. همچنین براساس چنین رویکردی بیان می‌شد که مصدق را نیز انگلیسی‌ها سر کار آوردند، چون پالایشگاه آبادان کهنه و غیراقتصادی شده بود و آن‌ها می‌خواستند نفت ایران ملی شود تا بتوانند ادعای غرامت کنند. همچنین، محمدرضا شاه در دوران ابتلا به بیماری سرطان و به خاطر سوْظن و عدم اعتماد به انگلیسی‌ها و نیز به منظور جلوگیری از هرگونه سوْاستفاده‌ی احتمالی، پزشکان خود را از فرانسوی‌ها انتخاب کرد (غفاری هشجین، ۱۳۸۴: ۶۲-۶۴).

از دیگر انواع تئوری‌های توطئه‌ی منسوب به قدرت‌های خارجی در نزد شاه، اعتقاد به دخالت‌ها، دسیسه‌ها و مطامع استعماری شوروی در ایران است. به‌عنوان مثال مواردی چون: وصیت‌نامه منتسب به پتر کبیر مبنی بر دست‌یابی به آب‌های گرم خلیج فارس، طرح خطر کمونیسم و ضرورت مبارزه با نفوذ شوروی در ایران که از سوی آمریکا و انگلیس صورت می‌گرفت، و ...، ازسوی درباریان را نسبت به شوروی به هراس می‌انداخت و ازسوی دیگر، تمایل آن‌ها را به کشورهای غربی تشدید می‌کرد و در نتیجه درباریان در تفسیر وقایع و تحولات سیاسی داخلی و بین‌المللی توجه خود را به کمونیست‌ها و خطر شوروی معطوف می‌کردند. علم در خاطراتش می‌نویسد: یک‌بار به شاه یادآور شدم که به نظر او میان آمریکا و شوروی درباره خاورمیانه توافق‌هایی شده است، شاه در جواب گفت: ای کاش توافق آن‌ها در مورد نفت و معاملات تجاری باشد [مبادا]! احياناً ما را هم به معامله گذاشته باشند (غفاری هشجین، ۱۳۸۴: ۶۵-۶۷).

در رابطه با بدبینی و بی‌اعتمادی شاه به آمریکا نیز می‌توان به مواردی اشاره کرد. در بهار سال ۱۳۴۸ پس از سفری که به آمریکا داشت، در راه بازگشت به انگلیس، از سفیر آمریکا که در همان هواپیما بود دعوت می‌کند که با او شام بخورد. بر سر میز این گفت‌وگو به میان می‌آید که در صورت درگذشت شاه، در ایران چه وضعی پیش می‌آید. سفیر [در پاسخ] می‌گوید که یکی دو سال وضع به‌همین صورتی که هست باقی می‌ماند، اما ممکن است بعداً هرج‌ومرج پیش آید. شاه روز بعد از علم می‌پرسد: آیا آمریکائیان نقشه‌ای دارند که به این صورت از ذهن سفیرش تراوش می‌کند. مورد دیگر این که، هنگامی که جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا اعلام کرد که کشورهای عضو ناتو، اسرائیل، نیوزلند و چند کشور دیگر بدون قید و شرط اسلحه خواهد فروخت اما نامی از ایران نبرد، شاه در این باره به علم گفت: یعنی اهمیت سوق‌الجیشی ایران برای آمریکا از نیوزلند هم کمتر است؟ شاید آمریکا و شوروی عمداً می‌خواهند دنیا را بین یکدیگر تقسیم کنند. از جمله مصادیق دیگر توطئه‌باوری محمدرضا شاه می‌توان به حساسیت عجیب او نسبت به مقالات و مطالب منتشرشده در مطبوعات و روزنامه‌های غربی راجع به او و ایران اشاره کرد. شاه در پس هر مقاله و نوشته‌ای، یک دست پنهان یا توطئه پشت‌پرده جستجو می‌کرد (غفاری هشجین، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۷).

درباره عوامل و علت‌های وقوع انقلاب اسلامی، نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است که یکی از شناخته‌شده‌ترین آن‌ها، دیدگاه سلطنت‌طلبان اعم از شاه، درباریان، صاحب‌منصبان و طرفداران رژیم پهلوی و وابستگان به این خاندان، می‌باشد که به‌طور کلی وقوع انقلاب را نتیجه‌ی دسیسه و توطئه خارجی‌ها می‌دانند. طبق این برداشت،

انقلاب اسلامی حرکتی اصیل و نشئت گرفته از اراده و خواست ایرانیان نبوده، بلکه حاصل توطئه از پیش طرح‌ریزی شده و دسیسه‌چینی قدرت‌های بزرگ است. اما در این که کدام قدرت بزرگ یا کدام کشور خارجی، این انقلاب را به وجود آورد، اتفاق نظری میان توطئه‌باوران وجود ندارد و در تعبیر و تفاسیر آنان، توطئه‌گران متفاوت هستند. گاهی در این گونه تحلیل‌ها، توطئه‌گری مشترک قدرت‌های بزرگ به‌یژه انگلیس و آمریکا یا آمریکا و شوروی مطرح است. گاهی نیز عنوان قدرت خارجی و کشور بیگانه تنها به یکی از کشورهای آمریکا، انگلیس، شوروی، اسرائیل و فرانسه اطلاق می‌شود (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۱۱۷؛ زیباکلام، ۱۳۸۰). در این جا به چند نمونه از این گونه اظهارنظرها اشاره می‌شود:

در اوایل پاییز ۱۳۵۷ در یکی از ملاقات‌هایی که بین محمدرضا شاه و سولیوان سفیر آمریکا در ایران، انجام گرفت، شاه اعتراضات و روی‌دادهای آن روزها را ناشی از یک توطئه خارجی علیه خود عنوان کرده و بیان می‌کند که «کاگب» قادر به هماهنگ‌ساختن چنین تظاهراتی نیست، باید دست اینتلیجنس سرویس بریتانیا و سازمان سیا نیز در کار باشد. شاه به سولیوان اظهار می‌کند: به‌خوبی می‌داند که انگلیسی‌ها هیچ‌گاه او را دوست نداشته‌اند. اما سازمان سیا چرا علیه او دست به اقدام زده است؟ آیا او خطایی مرتکب شده است؟ یا این که بین واشنگتن و مسکو توافق محرمانه‌ای صورت گرفته که در آن ایران باید به‌عنوان بخشی از منطقه نفوذ دو ابرقدرت میان آن‌ها تقسیم شود... شاه با شگفتی و ناراحتی می‌پرسید، مگر با آمریکایی‌ها چه کرده است که سیا بر ضد او دست‌به‌کار شده است (شریف، ۱۳۸۱: ۵۲؛ غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

- منسوب‌نمودن مخالفان به بیگانگان و تلاش در جهت ایجاد نفرت روانی از مخالفان:

محمدرضا شاه و دستگاه‌های دولتی و امنیتی‌اش در پخش شایعات بی‌اساس و توطئه‌پردازی نقش عمده‌ای داشتند و دائماً در تلاش بودند که با منسوب‌نمودن مخالفین و معترضین به بیگانگان، اذهان مردم را از امور واقعی به امور واهی منحرف کنند. به‌طور کلی تصور [محمدرضا شاه و دولت‌مردانش] در مورد دخالت نیروهای خارجی، که براساس تئوری توطئه به حد هراس گسترده‌ای می‌رسید، موجب می‌شد تا حکومت بر پرهیز از رقابت سیاسی مسالمت‌آمیز داخلی به‌دلیل یا بهانه حفظ وحدت ملی و مبارزه با نیروهای خارجی تاکید کرده (فتاحی، ۱۳۸۶: ۲۹-۳۰) و از این‌رو از مشارکت فعالانه اعضای جامعه در عرصه سیاست و اجتماع جلوگیری نماید. بر همین اساس است که کاتوزیان می‌گوید: «از صدوپنجاه سال به این طرف (تا پیش از انقلاب اسلامی)، به‌دلیل ضعف فزاینده حکومت ایران در برابر قدرت‌های امپریالیستی، تقریباً هر بیدادی که منشاء آن دولت‌های استبدادی بود، به امپریالیسم نسبت داده می‌شد» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۶۲).

از نمونه‌های مهم این نوع توطئه‌پردازی‌ها، آثار اسماعیل رائین می‌باشد که از حمایت دستگاه امنیتی برخوردار بود. از دیگر کسانی که در این زمینه قلم زدند می‌توان به مهدی بهار، ابراهیم صفایی، و ابوالفضل قاسمی اشاره کرد. هدف اصلی کتاب *فراماسورنی رائین* آن بود که غالب رجال کشور را به نوکری انگلستان متهم کند، درحالی که کتاب *میراث‌خوار استعمار* به قلم بهار، متهم‌نمودن رهبران نهضت ملی‌شدن نفت به بازکردن پای آمریکا به ایران بود تا مسئولیت دولت در واقعه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قرارداد با کنسرسیوم را پرده‌پوشی کند (اشرف، ۱۳۸۶: ۱۰۰-۱۰۱).

محمدرضا شاه، مصدق را عامل انگلستان و ملی‌شدن صنعت نفت را توطئه آن‌ها می‌دانست. وی در کتاب *پاسخ به تاریخ*، مصدق را به‌عنوان عاملی انگلیسی معرفی می‌کند و می‌گوید: پدرم از مدت‌ها قبل نسبت به ارتباط او با انگلیسی‌ها مشکوک بود و به‌همین دلیل نیز او را در سال ۱۳۱۸ به اتهام جاسوسی برای انگلستان بازداشت کرد (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۸۷-۸۸). در حوادث بهمن سال ۱۳۴۱ شاه در سخن‌رانی‌اش در قم، از روحانیون با عنوان ارتجاع سیاه که صدبرابر خائن‌تر از حزب توده هستند یاد کرد و وابستگی آنان را به بریتانیا تقبیح نمود (غفاری هسجین، ۱۳۸۴: ۶۶). علاوه‌براین،

وی اغتشاشات و تظاهرات علیه خود و رژیمش به‌ویژه در یکی‌دوسال منتهی به انقلاب را ناشی از توطئه‌های بین‌المللی می‌دانست (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۸۸).

محمدرضاشاه بارها این سخن را تکرار می‌کرد که آشوب و حرکتی که به‌دست ملاها هدایت می‌شد، راه‌گشای انقلابی کمونیستی در ایران است. بنا به ادعای وی، کمونیست‌ها برای رسیدن به اهداف خود در ایران، با مخالفان مذهبی همراه شده و اتحاد سرخ و سیاه را به‌وجود آورده‌اند. علم درباره یکی از شواهد توطئه‌باوری شاه نسبت به شوروی می‌نویسد: شاهنشاه از شلوغ‌بودن دانشگاه‌ها بسیار ناراحت بودند، فرمودند: «قطعاً دستوری از مسکو رسیده که همه دانشگاه‌ها به‌استثنای دانشگاه پهلوی شیراز ناراحت شدند». علاوه بر این، شاه با توجه به فعالیت ایستگاه رادیویی «صدای ملی» به نقش شوروی در آشوب‌ها، اعتصابات و تظاهرات در ایام انقلاب اسلامی سوژن داشت (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۱۱۹). همچنین هنگامی که شاه در سفرش به آمریکا در پاییز ۱۳۵۶ با تظاهرات دانشجویان ایرانی بر علیه خود مواجه شد، این‌گونه فعالیت‌های دانشجویی را ناشی از توطئه خارجی‌ها دانست و درباره این مسئله تا آن‌جا پیش رفت که گفت: «شنیده‌ام هزینه این برنامه تخریبی از طرف دولت لیبی تامین گردیده است». از طرف دیگر، این تظاهرات در برخی از مطبوعات داخلی آن زمان، ناشی از توطئه دولت آمریکا و سازمان سیا تلقی شده بود (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۲۰).

اعمال سانسور و خفقان، به‌بهانه سوءاستفاده و بهره‌گیری دشمنان: تصور [شاه و] نخبگان سیاسی‌اش درباره قدرت برتر نیروهای خارجی، که بر اساس تئوری توطئه و ذهنیت توطئه‌پندار به حد هراس گسترده‌ای رسیده بود، موجب شده بود تا حکومت بر پرهیز از رقابت سیاسی مسالمت‌آمیز داخلی به‌دلیل یا به‌بهانه حفظ وحدت ملی و استقلال کشور و مبارزه با نیروهای خارجی تاکید نماید (فتاحی، ۱۳۸۶: ۲۹-۳۰) و سانسور و سرکوب گسترده نیز از جمله ابزارهای اصلی حکومت در پیگیری و اجرای این سیاست بود. اما نکته این‌جاست که خود عامل سانسور به رواج توهم توطئه در آن دوره کمک کرده بود.

به‌طور کلی از جمله ابزارهای مهم حکومت محمدرضاشاه برای تسلط‌پیدا کردن بر جامعه و کنترل آن، عامل سانسور می‌باشد. این نظام سیاسی با هرگونه فکر و اندیشه پویا و مستقل و مغایر با نظر حکومت مخالفت می‌کرد و اجازه نشر آن‌ها را نمی‌داد. در واقع یکی از مصادیق توسعه‌نیافتگی سیاسی در دوره موردبحث، کنترل شدید ناشران و نویسندگان و مطبوعات از سوی حاکمیت و عدم‌آزادی این اقشار در بیان نظرات و دیدگاه‌های‌شان به‌بهانه‌ی سوأستفاده بیگانگان و تضعیف حاکمیت بوده است. می‌توان گفت که «شیخ شایعه و گمان توطئه، هر دو فرزندان ناخلف عصر سانسور بی‌خبری‌اند، به‌طوری‌که هرچه اطلاعات محدودتر، آرشوها برای محققان نایاب‌تر و بسته‌تر، و هرچه اندیشه و قلم در جامعه متقادرند، این دو فرزند ناخلف هم رایج‌ترند» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۲۸).

بعد از تاسیس ساواک، نظارت بر چاپ و نشر کتاب و مطبوعات به‌شدت جریان یافت. چاپ‌خانه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها تحت نظر و مراقبت ساواک بودند و از چاپ و انتشار هرآن‌چه که از دید آن سازمان، زبان‌آور بود ممانعت به‌عمل می‌آمد. درواقع هدف اصلی ساواک از اعمال سانسور آن بود تا از هرگونه افشاگری راجع به دربار و انتقاد نسبت به شاه و حکومت جلوگیری شود. از اوایل دهه ۱۳۴۰ به‌بعد، مطبوعات ایران نیز وابسته به شاه شدند و مطبوعات مستقل، باقی‌نمانده بودند. ساواک بر کار روزنامه‌نگاران نظارت کرده و همه‌روزه به آن‌ها تفهیم می‌کرد که چه مطالبی را بنویسند. در این راستا، روزنامه‌نگاران مخالف زیادی تحت تعقیب و فشار قرار گرفتند. روزنامه‌ها اجازه نداشتند وقایع و حوادث کشور و دنیا را آن‌طور که اتفاق می‌افتاد، تفسیر، بررسی و اطلاع‌رسانی کنند. روزنامه‌هایی که منتشر می‌شدند به‌عنوان ارگان‌های

نیمه‌رسمی دولت، وظیفه تملق‌گویی از شاه و دربار را به‌عهده داشتند. برای نمونه می‌توان از روزنامه‌های کیهان و اطلاعات نام برد که اگرچه مالکیت‌شان خصوصی بود، اما مطیع حاکمیت بوده و رهنمودهای سانسور را کاملاً رعایت می‌کردند (علم و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۷۳-۱۷۴؛ غفاری‌هشجین، ۱۳۸۴: ۱۹۵-۱۹۷؛ هلبیدی، ۱۳۵۸: ۴۵-۴۷).

در چنین شرایطی، عملاً آن‌چه که پیرامون سیاست گفته و نوشته می‌شد، صرفاً رای و نظر [شاه و] حکومت و تایید آن بوده و بس. در این شرایط، هیچ تصویر دیگری از تاریخ [و جامعه] و هیچ تفکر دیگری در مورد اوضاع سیاسی کشور، اعم از آن‌که واقع بینانه می‌بود یا غیرواقعی‌بینانه، صحیح بود یا غلط، اجازه انتشار نداشت. شاید چندان به‌دور از انتظار هم نباشد که به‌جای طرح واقعی جریان‌ات سیاسی، جامعه به تخیل‌گرایی، اوهام، جستجوی دست [بیگانگان]، عوامل پشت‌پرده و نفوذی، و طرح‌ها و توطئه‌های قدرت‌های مرئی و نامرئی خارجی پناه ببرد. به‌نحوی که اعمال رژیم‌ها، گروه‌ها، شخصیت‌ها و به‌طور کلی تحولات سیاسی در داخل یا خارج از کشور را نوعاً در قالب فرضیه‌های توطئه‌ارزیابی می‌کردند (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۶۵-۶۶).

روی‌هم‌رفته شیوه تفکر مبتنی بر توطئه‌باوری در عصر پهلوی دوم، دارای پیامدها و نتایجی بوده است که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱. در برخی مواقع به‌عنوان ابزار دفاعی برای دفع خطرات احتمالی و ایجاد هم‌بستگی اجتماعی به‌کار رفت، ۲. به‌عنوان ابزاری در قالب شایعات سیاسی و درگیری‌های تبلیغاتی، کاربردهایی برای تضعیف و شکست حریف و انحراف افکار عمومی داشته است، ۳. راه آسان و بی‌دردسری برای فرار از گفت‌وگوهای مستدل و منطقی بوده و چنین تجزیه و تحلیل‌هایی افراد را وادار به ارائه شواهد و مدارک متقن نکرده است، ۴. موجب فراق‌کنی مشکلات و سلب مسئولیت از خود شده و نظام سیاسی را در برخورد با چالش‌های سیاسی داخلی و خارجی از واکنش معقول باز داشته بود (غفاری‌هشجین، ۱۳۸۴: ۲۱۸).

به‌طور کلی کارکرد ساختار قدرت استبدادی در این دوره، دو جنبه داشته است: «یکی بعد روان‌شناسی سیاسی، یعنی شیوه تربیت ذهنی و فکری جامعه زیر سلطه استبداد و شکل‌گیری ساختار شخصیتی آنان و دوم، جامعه‌شناسی سیاسی استبداد، یعنی شکل‌گیری روابط اجتماعی خاصی که در اثر استمرار حکومت استبدادی ایجاد می‌شود. حکومت محمدرضاشاه هم خالق جامعه استبدادی بود و هم موجد رفتار استبدادی. به‌این‌معنا که نظام نه‌تنها خالق روابط اجتماعی خاصی در جهت تحکیم موقعیت خویش بود، بلکه موجد شرایطی بود که در آن مردم روحیات مخصوصی پیدا کردند. این ساختار سیاسی با ایجاد اقتدار مطلق، سلطه خود را بر جامعه ایران تحمیل کرده و همچنین خالق شرایطی بوده که در آن اخلاق، رفتار، روحیات و خلق‌وخوی مردم و نیز نخبگان سیاسی شکل خاصی پیدا کرد؛ براین‌اساس در این جامعه‌ی استبدادزده که اعضای آن تحت سلطه استبداد تربیت شده بودند، افراد جامعه روحیات و خلقیات اقتدارگرایانه‌ای پیدا کرده بودند» (زونیس، ۱۳۸۷؛ میری، ۱۳۸۰). به‌طور کلی وجود روحیه و جو بی‌اعتمادی، بدبینی و بدگمانی در بین شاه و نخبگان سیاسی و انعکاس آن در بین افراد و فرهنگ سیاسی ایرانی، زمینه مناسبی را برای رشد تجزیه و تحلیل‌های مبتنی بر توطئه‌باوری و نگرش پارانویدی در فرهنگ سیاسی ایرانیان ایجاد کرده بود (غفاری‌هشجین، ۱۳۸۴: ۱۷۷).

افرادی که سال‌های مدیدی تحت سلطه حکومت استبدادی پهلوی دوم زندگی کرده و تربیت شده بودند، به‌طور طبیعی خصلت غیردموکراتیک و استبدادی پیدا کرده بودند و روح حاکم بر نخبگان سیاسی و مردم ایران، در رفتار، اخلاق و روحیات آن‌ها متجلی می‌شده است (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۷۴). حکومت محمدرضاشاه، با اتخاذ و اعمال سیاست‌های اقتدارگرایانه و سرکوب‌گرانه توانست از شکل‌گیری بسترها و امکانات لازم برای فردیت و کنش‌های سیاسی آزادانه و آزادی‌اندیشه و تفکر و بروز و شیوع مؤلفه‌های مثبتی چون واقع‌بینی در فرهنگ سیاسی کشور جلوگیری کند و به‌جای

آن، فضای ساختاری لازم را برای بروز و شیوع مؤلفه‌های منفی‌ای چون بدبینی و توطئه‌باوری در فرهنگ سیاسی شکل دهد.

نکته مهم در این‌جا این است که ترویج توطئه‌باوری در بین اعضای جامعه و در نتیجه، انفعال و کناره‌گیری آنان از عرصه سیاست، یکی از اهداف اصلی حکومت پهلوی دوم در راستای تقویت پایه‌های رژیم به‌شمار می‌آمده است. به عبارتی «این نظام سیاسی خود، از شایعه‌پذیری و علاقه عمیق مردم نسبت به توهم توطئه برای نشان‌دادن قدرت خویش استفاده می‌کرد. چنان‌که از این شایعات که انگشت ساواک در اغلب حوادث دخیل است و یا مرگ شخصیت‌هایی نظیر تختی، جلال آل‌احمد، سیدحسین ارسنجانی، دکتر علی شریعتی و حجت‌الاسلام سیدمصطفی خمینی، به‌وسیله ساواک صورت گرفته است، برای ایجاد رعب و وحشت در مردم و ترساندن آنان از قدرت و هیبت خود استفاده می‌کرد» (اشرف، ۱۳۸۶: ۱۰۰-۱۰۱). در همین ارتباط، علم می‌گوید: عرض کردم قتل بختیار انعکاس عجیبی در مردم کرده است. یک عده دیگر هم از این قدرت عجیب دستگاه شاهنشاه، ماست‌ها را کیسه کردند. حتی می‌گویند آن دو نفر جوانی که هوایم‌ای ملی ما را ربودند، مامورین ساواک بودند که می‌خواستند رد گم کنند و آن‌ها هم در قتل بختیار شرکت کردند. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: این قسمت که مهمل است ولی شما تایید بکنید، چه بهتر که قدرت ما هم مثل قدرت سابق انگلیسی‌ها افسانه‌ای بشود (شریف، ۱۳۸۱: ۵۹).

تصویری که در این دوره هم‌چون گذشته از دستگاه حکومتی ارائه می‌شد، تصویری ترسناک و مهیب بود و مردم به حاکمان تنها به‌دلیل قدرت‌شان احترام می‌گذاشتند. ترس از قدرت سیاسی عامل اساسی رابطه میان حکومت محمدرضاشاه و مردم ایران بود. بنابراین از آن‌جا که ترس و وحشت بر افراد جامعه غلبه کرده بود و آنان در مقابل حکومت استبدادی از هیچ‌گونه شخصیتی برخوردار نبودند و در نتیجه، اعتماد متقابل نیز وجود نداشته است، اشخاص احساس امنیت نمی‌کردند و احساس حقارت، خودسانسوری و بدبینی در نزد آنان به‌وجود آمده بود.

در ساختار [استبدادی عصر پهلوی دوم]، اقتدار امری پذیرفتنی بود، نه اعتراض‌کردنی و مردم صرفاً وظایف رعیتی داشتند و نه حقوق اجتماعی. این ساختار را می‌توان انعکاسی از بافت عشیره‌ای سنتی ایران دانست. فرد و حقوق فردی در هر دو بافت نادیده گرفته می‌شود. سلسله‌مراتب آهنین و غیرقابل‌انعطافی در هر دوی آن‌ها وجود دارد. تحرک و استعداد و عقل فردی تعطیل، و قضاوت و ضروریات قدرت شاه حاکم می‌باشد. در چنین ساختاری، اصلی به نام حق اعتراض به منبع اقتدار، خارج از مدار و منطبق و سنت پادشاهی قرار می‌گیرد. در این‌جا عقل، قضاوت، اقتدار، مشروعیت و ادراک، متمرکز است. عقل جمعی وجود ندارد، بلکه تشخیص فردی معیار است. نظام سلطنتی با مرکزیت‌دادن به شخص پادشاه، چنین ساختاری را تثبیت می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۸۸-۹۰). بنابراین در چنین شرایطی این چیز عجیبی نبود که افراد جامعه نسبت به دربار و حکومت بدبین شوند و نگاهی توطئه‌پندارانه نسبت به تحولات سیاسی پیدا کنند. در واقع به‌دلیل حاکم‌بودن استبداد سیاسی در این دوره، مردم ایران به‌طور کلی اعتمادبه‌نفس سیاسی‌شان را از دست داده و به توهم توطئه‌گرایی مبتلا شده بودند.

در شرایط حکومت ترس، هیچ‌کس به هیچ‌کس اعتماد نداشت و مردم در همه‌جا سایه جاسوسان حکومت را می‌دیدند و هر کس می‌ترسید در صورت اعتماد به دیگری، خود را در معرض خطر و بلاهای پیش‌بینی‌نشده‌ای قرار دهد. احتمالاً این بی‌اعتمادی، موجب شده بود تا مردم به شرکت در احزاب سیاسی گرایش کمی داشته باشند. نخبگان سیاسی نیز که خود در همین فرهنگ پرورش یافته بودند، نه‌تنها به برطرف‌شدن این بی‌اعتمادی کمک نمی‌کردند (سیونگ‌یو، ۱۳۸۱: ۷۲-۷۳)، بلکه بر آن دامن نیز می‌زدند. در همین ارتباط، زونیس در کتاب خود می‌نویسد: «هرچه اعضای نخبگان در

عملکردهای روزانه نظام محمدرضا شاه بیشتر مشارکت می‌کردند، نگرش‌های توأم با بی‌اعتمادی بیشتری از خود نشان می‌دهند» (زونیس، ۱۳۸۷: ۴۸۴-۴۸۵).

به‌طور کلی مؤلفه‌ی توطئه‌باوری در فرهنگ سیاسی [عصر پهلوی دوم]، از ابعاد و دامنه گسترده‌ای برخوردار بوده و از مسائل جزئی تا مسائل و مشکلات مهم مملکتی، طیف‌ها، افراد و گروه‌های مختلف جامعه را دربر می‌گرفت. اگر به بحث‌ها، مجادلات و مکتوبات سیاسی فارسی آن دوره توجه کنیم، صرف‌نظر از این‌که این نوشته‌ها و بحث‌ها از چه دیدگاهی نوشته شده باشند، مسلماً به برخی واژه‌ها و اصطلاحاتی برمی‌خوریم که به‌طور پیوسته تکرار می‌شوند: «توطئه»، «عمال خارجی»، «جاسوس»، «خطر بیگانگان»، «دشمن»، «خائن»، «سرسپرده»، «وابسته»، «اسرار»، «مهره»، «نقشه»، «عروسک»، «آلت‌دست»، «پشت‌پرده»، «پشت‌صحنه»، «نوکران استعمار یا امپریالیسم»، «ستون پنجم»، «عوامل نفوذی»، «روباہ مکار»، «دست پنهان»، «مزدور و بیگانه»، و غیره. این واژه‌ها و نظایر آن، بخشی از تصویر بزرگ‌تری است که در گفتارهای سیاسی و ادبیات سیاسی عصر محمدرضا شاه جلوه می‌کردند. این کلمات و تعابیر در بین طیف‌ها و گروه‌های سیاسی مختلفی مانند: سلطنت‌طلبان، چپ‌گراها، ملی‌گراها و... دیده می‌شود؛ با اشاره به این نکته که شخصیت‌ها و بازیگران توطئه‌گر در این گفتارها و مکتوبات سیاسی برحسب دیدگاه و گرایش‌های فکری گویندگان و نویسندگان، متفاوت بوده است (غفاری هاشجین، ۱۳۸۴: ۴۸).

جامعه ایران عصر پهلوی دوم، به‌طور کلی «در سیطره توهم توطئه با واقعیت سیاسی به‌عنوان واقعیت کاری نداشت، بلکه با وهم واقعیت رویارو می‌شده است. در چنین شرایطی ایرانیان اساساً سیاست را به‌معنای قلمرو توطئه و توطئه می‌شناختند و به‌همین خاطر به‌هیچ‌وجه نمی‌توانستند بر روند آن نظارت داشته باشند و در قلمرو سیاست، همواره زیر کاسه هر روی‌دادی، در جستجوی نیم‌کاسه‌ای بود تا آن را به‌عنوان حقیقت روی‌داد ببیند» (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰: ۲۳۴-۲۳۵). در این شرایط، جامعه حول این مسئله متفق‌القول شده بودند که تصمیمات همواره در خفا گرفته می‌شود و افراد، بازیچه هستند. براساس این دیدگاه، «عروسک‌گردانان نه‌تنها حاکم غالب، بلکه عقل کل و صاحب قدرت مطلق نیز هستند و از قبل می‌دانند که داستان را از کجا شروع کنند، چگونه پیش ببرند و به‌پایان برسانند» (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۳۷-۳۸). روی‌هم‌رفته با بروز سؤظن و ترس ناشی از توطئه‌باوری در دوره مورد‌مطالعه، فعالیت‌های مثبت دچار اختلال گشته بود و اعضای هیئت حاکمه به‌ویژه شخص محمدرضا شاه، همانند افراد مال‌بخوبایی و وحشت‌زده، هرگونه اشکال، ناکامی، مخالفت و اختلاف‌نظر موجود در سطح نظام سیاسی و اجتماعی را ناشی از شیخ بیگانه ابرقدرت‌ها و نتیجه‌ی تحریک و توطئه آنان می‌دانستند که این نوع نگاه و رویکرد در کل، به جامعه ایران نیز سرایت کرده بود. براین‌اساس، توهم توطئه و توطئه‌باوری به جزء مهمی از فرهنگ سیاسی ایران در عصر پهلوی دوم تبدیل شده بود.

نتیجه‌گیری

این مقاله به بررسی چگونگی نقش حکومت استبدادی محمدرضا شاه در شکل‌گیری و رواج توهم توطئه یا توطئه‌باوری در جامعه ایران اختصاص داشت. در این‌جا بیان شد که هرچند در شکل‌گیری و رواج توهم توطئه در فرهنگ سیاسی ایران عصر پهلوی دوم، عوامل متعددی چون: ساختار حکومت استبدادی، عوامل خارجی و تاریخی، وضعیت اقلیمی و جغرافیایی، و... نقش داشته‌اند، اما نقش و تاثیر ساختار حکومت استبدادی، مهم‌تر و اساسی‌تر از سایر عوامل بوده است. در پژوهش حاضر، اینگونه عنوان شد که به‌میزانی که حکومت استبدادی به تئوری توطئه به‌عنوان ابزار سلطه سیاسی و فرهنگی روانی متوسل می‌شود، توطئه‌گری و توطئه‌بینی نیز فضای اجتماعی را دربر می‌گیرد و هیچ مفهوم و رویدادی،

دیگر معنای واقعی‌اش را نخواهد داشت و تحلیل و سنجش علمی رویدادهای سیاسی و تاریخی تنها از منظر جامعه پذیرفته می‌شود که مبین آشکارسازی توطئه‌گری داخلی و خارجی است.

براین اساس این‌گونه بیان شد که حکومت استبدادی محمدرضا شاه با بهره‌گیری از تئوری توطئه و توطئه‌پردازی و با نسبت‌دادن تمامی مخالفان و نیز مشکلات، عقب‌ماندگی‌ها و ناکامی‌های داخلی به عوامل و قدرت‌های خارجی و توطئه‌های بیگانگان و اعمال سانسور و خفقان به بهانه سوءاستفاده دشمنان، موجب رواج و گسترش ذهنیت و روحیه توطئه‌پنداری در جامعه ایران شده بود. همچنین روی دیگر سکه در این دوره نیز این بود که به دلیل استفاده بیش‌ازحد حکومت پهلوی دوم از ابزار توطئه‌پردازی، گروه‌های سیاسی و اجتماعی و مردم عادی نیز نسبت به آن رویکرد توطئه‌گرایانه پیدا کرده بودند و همین مسئله، به‌طور کلی شکاف میان حکومت و جامعه را عمیق‌تر می‌کرد.

در مجموع، رویکرد توطئه‌باوری و توطئه‌گرایی را می‌توان از مهم‌ترین دلایل عدم‌شکل‌گیری هرگونه تفکر منطقی و مستدل در جامعه ایران در دوره مورد‌بحث دانست، که این مسئله خود، موجب تداوم استبداد سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی، اجتماعی در کشور شده بود. بنابراین می‌بایست به این نکته توجه داشت که پادزهر واقعی توطئه یا توطئه‌باوری در هر جامعه‌ای و از جمله لوازمات مهم و حیاتی جهت دستیابی به توسعه همه‌جانبه، اتخاذ رویکرد علمی، عقلانی و واقع‌گرایانه نسبت به پدیده‌ها، روی‌دادهای، تحولات و جریان‌های سیاسی اجتماعی و محو هرگونه انحصارطلبی و انحصارگرایی فکری و سیاسی و سانسور و بی‌خبری است.



۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۱) **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه محمدابراهیم فتاحی و احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
۲. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۶) «پارانوید در ایران»، در: **جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران**، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۳. احمدوند، شجاع (۱۳۷۴) «ساختار اقتدارطلب حکومت‌های پادشاهی و عدم تشکیل فرهنگ سیاسی مشارکتی»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۸، پاییز.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹) **ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، تهران: نشر قومس.
۵. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳) **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰**، تهران: انتشارات سمت.
۶. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵) **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، تهران: نشر قومس.
۷. اشرف، احمد (۱۳۸۶) «توهم توطئه»، در: **جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران**، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۸. بشیری، حسین (۱۳۸۴) **موانع توسعه سیاسی در ایران**، تهران: گام نو.
۹. بشیری، حسین (۱۳۹۳) **زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران**، برگردان: علی اردستانی، تهران: نشر نگاه معاصر.
۱۰. بیل، جیمز آن (۱۳۸۷) **سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی**، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: نشر اختران.
۱۱. پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۵) **به سوی تمدن بزرگ**، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
۱۲. پهلوی، محمدرضا (۱۳۸۳) **پاسخ به تاریخ**، ترجمه حسن ابوترابی‌ان، تهران: زریاب.
۱۳. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۸) **دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۴. دلاوری، ابوذر (۱۳۸۶) **نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در سقوط محمدرضا شاه**، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی: دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی.
۱۵. رهبری، مهدی (۱۳۸۴) **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی ایران**، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
۱۶. رهبری، مهدی (۱۳۸۹) **حکومت و جامعه در عصر پهلوی**، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
۱۷. زونیس، ماروین (۱۳۸۷) **روانشناسی نخبگان سیاسی ایران**، ترجمه: پرویز صالحی، سلیمان امین‌زاده و زهرا لبادی، تهران: چاپخش.
۱۸. زیباکلام، صادق (۱۳۸۰) **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**، تهران: انتشارات روزنه.
۱۹. زیباکلام، صادق (۱۳۸۳) **تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۲۲**، تهران: انتشارات سمت.

۲۰. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۷) **فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲۱. سینائی، وحید (۱۳۸۴) **دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران (۱۳۵۷-۱۳۹۹)**، تهران: انتشارات کویر.
۲۲. سیونگیو، دال (۱۳۸۱) **فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی؛ مطالعه تطبیقی کره جنوبی و ایران**، تهران: انتشارات خانه سبز.
۲۳. شریف، محمدرضا (۱۳۸۱) **انقلاب آرام؛ درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران**، تهران: انتشارات روزنه.
۲۴. علم، محمدرضا، حاجیانی، فاطمه و مرادی، افروز (۱۳۹۴) **آخرین روزهای دربار شاه**، تهران: راه معاصر.
۲۵. علوی‌تبار، علیرضا (۱۳۷۸) **«گفت‌وگو درباره توسعه سیاسی»**، در: **توسعه سیاسی**، گردآوری: مهدی خاکی فیروز، تهران: نشر قطره.
۲۶. عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵) **جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون در ایران**، تهران: نشر قومس.
۲۷. غفاری‌هشجین، زاهد (۱۳۸۴) **تئوری توطئه در فرهنگ سیاسی معاصر ایران**، از **مشروطیت تا انقلاب اسلامی**، تهران: انتشارات سروش.
۲۸. فتاحی، محمدابراهیم (۱۳۸۶) **«پیش‌گفتار مترجم»**، در: **جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران**، تهران: نشر نی.
۲۹. فولر، گراهام (۱۳۸۷) **قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
۳۰. قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۰) **استبداد در ایران**، تهران: نشر اختران.
۳۱. قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۴) **نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایران**، تهران: نشر اختران.
۳۲. کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۲) **اقتصاد سیاسی ایران**، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
۳۳. کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۵) **تضاد دولت و ملت در ایران**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۳۴. کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۶) **«خلیل ملکی: رد تئوری توطئه و پیشبرد جامعه مدنی»**، در: **جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران**، گردآوری و ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۳۵. کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۹) **«خلفیات ما ایرانیان»**، ترجمه حسین شهیدی، **ماهنامه علوم انسانی مهرنامه: کتاب‌نامه**، سال اول، اردیبهشت.
۳۶. گراهام، رابرت (۱۳۵۸) **ایران، سراب قدرت**، ترجمه فیروز فیروزی نیاء، تهران: سحاب کتاب.
۳۷. ملک‌محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱) **از توسعه لرزان تا سقوط شتابان**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۸. میری، سیداحمد (۱۳۸۰) **فرهنگ استبداد در ایران**، تهران: نشر نگاه معاصر.
۳۹. هلیدی، فرد (۱۳۵۸) **دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران**، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

(ب) لاتین

- 1- Kamrava, Mehran (1990) **revolution in Iran**, London: Frank Cass.
- 2- Pipes, Daniel (1998), **the hidden hand: Middle East fear of conspiracy**, New York: Martins Press.
- 3- Zonise, Marvin & Joseph, Craig. M (1994), "Conspiracy thinking in the Middle East", **Political Psychology**, Vol. 15, No. 3.
http://www.transparency.org/research/cpi/cpi_2008.





پروفیسر شہناز گل خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ